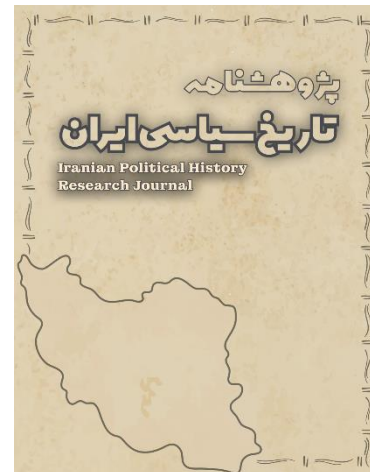


The Role of the Shiite Clergy in Resisting Western-Oriented Policies during the Pahlavi Era

1. Narges Dehghani^{ID}: Department of History, University of Isfahan, Isfahan, Iran
2. Hesam Salimi^{ID*}: Department of Political Science, University of Isfahan, Isfahan, Iran
3. Shayan Heydarifar^{ID}: Department of International Relations, University of Isfahan, Isfahan, Iran

*Corresponding Author's Email Address: hesam.salimi8558@gmail.com



Abstract:

The Shiite clergy in Iran played a fundamental role in resisting the Western-oriented modernization policies of the Pahlavi era. The Pahlavi regime, inspired by Western models of development, sought to reconstruct Iran's cultural, legal, educational, and social foundations in a secular and Westernized framework. In response, the clergy, relying on their religious legitimacy, deep-rooted social ties, and discursive capabilities, emerged as a significant force of resistance. This study, using a descriptive-analytical method and based on a wide range of reliable sources, explores the strategies, functions, and outcomes of clerical resistance to Pahlavi reforms. The findings indicate that the clergy initially responded through theoretical and jurisprudential critique, followed by the mobilization of traditional religious tools such as sermons, fatwas, mosques, and seminaries, and eventually advanced to active political leadership through figures like Ayatollah Kashani, Ayatollah Boroujerdi, and Imam Khomeini. This resistance gradually evolved from a religious discourse to a revolutionary one, eventually undermining the legitimacy of the Pahlavi state and laying the foundations for the Islamic Revolution. The clergy's role in this process is analyzed not merely as traditionalist opposition, but as a dynamic and constructive alternative to authoritarian modernity.

Keywords: Shiite clergy, Westernization, religious discourse, Pahlavi, Islamic Revolution, cultural resistance, modernization

How to Cite: Dehghani, N., Salimi, H., & Heydarifar, S.(2023). The Role of the Shiite Clergy in Resisting Western-Oriented Policies during the Pahlavi Era. Iranian Political History Research Journal, 1(1), 69-82.

Received: 24 January 2023

Revised: 28 February 2023

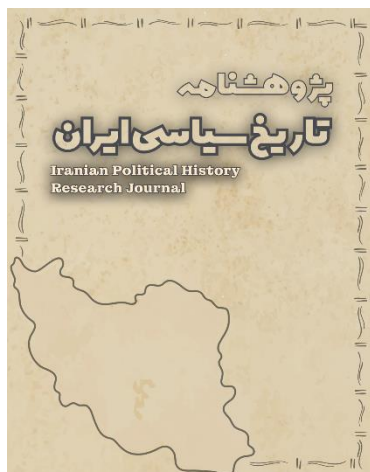
Accepted: 23 March 2023

Published: 5 April 2023



Copyright: © 2023 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

کارکرد نهاد روحانیت در مقاومت علیه سیاست‌های غرب‌گرایانه در عصر پهلوی



۱. نرگس دهقانی^{id}: گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۲. حسام سلیمی^{id*}: گروه علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۳. شایان حیدری^{id}: گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: hesam.salimi8558@gmail.com

چکیده

نهاد روحانیت در ایران، به‌ویژه در دوره پهلوی، نقش بنیادینی در مواجهه با سیاست‌های مدرنیزاسیون غرب‌گرایانه ایفا کرد. حکومت پهلوی، با الهام از مدل‌های غربی توسعه و نوسازی، در پی آن بود که با تغییر بنیادهای فرهنگی، حقوقی، آموزشی و اجتماعی کشور، ساختاری سکولار و همسو با تمدن غربی ایجاد کند. در مقابل، نهاد روحانیت با اتکا به مشروعیت دینی، پیوندهای عمیق اجتماعی و توان بالای گفتمان‌سازی، به نیرویی مقاوم و معنادار در برابر این سیاست‌ها بدل شد. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و بر مبنای منابع کتابخانه‌ای معتبر، به بررسی کارکردها، راهبردها و پیامدهای کنش روحانیت در برابر سیاست‌های غرب‌گرایانه عصر پهلوی می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که روحانیت، ابتدا با نقد نظری سیاست‌های دولت، سپس با بهره‌گیری از ابزارهای سنتی نظیر منبر، فتوا، مسجد و حوزه، و نهایتاً با رهبری شخصیت‌هایی همچون آیت‌الله کاشانی، آیت‌الله بروجردی و امام خمینی، توانست مقاومت را از سطح گفتمان مذهبی به گفتمان انقلابی ارتقا دهد. این مقاومت، در نهایت، زمینه‌ساز تضعیف گفتمان رسمی پهلوی، تزلزل مشروعیت رژیم، و بسیج نیروهای اجتماعی در راستای انقلاب اسلامی شد. نقش نهاد روحانیت در این فرآیند، نه صرفاً به‌عنوان مخالفی سنتی، بلکه به‌مثابه کنشگری فعال و آلترناتیوساز در برابر مدرنیته اقتدارگرایانه حاکم تحلیل می‌شود.

کلیدواژگان: نهاد روحانیت، غرب‌گرایی، گفتمان دینی، پهلوی، انقلاب اسلامی، مقاومت فرهنگی، مدرنیزاسیون.

نحوه استناددهی: دهقانی، نرگس، سلیمی، حسام، و حیدری، شایان. (۱۴۰۲). کارکرد نهاد روحانیت در مقاومت علیه سیاست‌های غرب‌گرایانه در عصر پهلوی. پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران، ۱۱(۱)، ۸۲-۶۹.

تاریخ دریافت: ۴ بهمن ۱۴۰۱

تاریخ بازنگری: ۹ اسفند ۱۴۰۱

تاریخ پذیرش: ۳ فروردین ۱۴۰۲

تاریخ چاپ: ۱۷ فروردین ۱۴۰۲



مجاز و حق نشر: © ۱۴۰۲ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

مقدمه

در دوره معاصر ایران، نهاد روحانیت همواره به عنوان یکی از مهم ترین بازیگران اجتماعی و سیاسی در تحولات کلان کشور نقش آفرینی کرده است. به ویژه در عصر پهلوی، تقابل آشکاری میان گفتمان دینی برآمده از سنت های مذهبی و گفتمان دولت محور مدرن ساز با رویکرد غرب گرایانه شکل گرفت. در این میان، روحانیت شیعه، که از مشروعیتی دیرپا در میان توده های مردم برخوردار بود، به یکی از اصلی ترین محورهای مقاومت در برابر پروژه های مدرنیزاسیون پهلوی تبدیل شد. طرح مسئله این پژوهش بر محور همین تقابل استوار است: کارکرد نهاد روحانیت در مواجهه با سیاست هایی که با تکیه بر مفاهیم، ساختارها و الگوهای تمدنی غربی، تلاش در دگرگونی بنیادهای فرهنگی و اجتماعی جامعه ایرانی داشتند. حکومت پهلوی، به ویژه در دوران پهلوی دوم، در پی آن بود که با نوسازی های گسترده در عرصه آموزش، حقوق زنان، پوشش، نظام قضایی، ساختار آموزشی، و حتی سبک زندگی روزمره، جامعه ای نوین و غربی شده بنا نهد؛ اما این تحولات، با مقاومت گفتمان سنتی و دینی روبرو شد که نهاد روحانیت نمایندگی آن را برعهده داشت. این مقاومت نه تنها در سطح نظری و گفتمانی، بلکه در عرصه کنشگری اجتماعی نیز بروز یافت و گاه به تعارض مستقیم با نظام سلطنتی انجامید.

اهمیت این موضوع در مطالعات تاریخ سیاسی ایران در آن است که فهم درست از جایگاه نهاد روحانیت در تقابل با گفتمان غرب گرایی پهلوی، کلید تبیین بسیاری از تحولات سیاسی نیمه دوم قرن بیستم در ایران است. بدون تحلیل کارکردهای فرهنگی و سیاسی نهاد روحانیت نمی توان به شناخت دقیقی از دلایل شکل گیری نارضایتی های اجتماعی، انسجام بخشی به نیروهای مخالف رژیم، و نهایتاً وقوع انقلاب اسلامی دست یافت. از سوی دیگر، مطالعه این تقابل، بستری فراهم می آورد برای فهم تحولات هویتی ایرانیان در دوران مدرن، و نحوه مواجهه نخبگان سنتی با بحران های ناشی از تجدد و سکولاریسم دولتی. این مقاله در پی آن است که با رویکردی تحلیلی-تاریخی، به بررسی نظام مند عملکرد روحانیت شیعه در برابر پروژه های مدرنیزاسیون حکومت پهلوی بپردازد و از خلال آن، به درکی عمیق تر از روند شکل گیری مقاومت اجتماعی در بستر دین نائل آید.

پیشینه پژوهش در این زمینه حاکی از آن است که تاکنون آثار متعددی درباره نقش روحانیت در تحولات اجتماعی ایران به نگارش درآمده، اما غالب آن ها یا به توصیف کلی مناسبات میان دین و دولت پرداخته اند یا نقش روحانیت را صرفاً در چارچوب انقلاب اسلامی بررسی کرده اند. برای نمونه، کتاب «روحانیت و قدرت» اثر حمید عنایت، به بررسی جایگاه تاریخی روحانیت در ساختار قدرت در ایران پرداخته و نشان داده است که این نهاد، برخلاف ادعای برخی نظریه پردازان تجدد، تنها محدود به عرصه مناسک دینی نبوده و همواره در تعامل یا تقابل با ساختار سیاسی ظاهر شده است (عنایت، ۱۳۷۶). همچنین در کتاب «ایران بین دو انقلاب» نوشته یرواند آبراهامیان، اگرچه به تحلیل اقتصادی-اجتماعی دوران پهلوی پرداخته شده، اما نقش نهاد روحانیت در شکل گیری گفتمان اعتراضی در سال های منتهی به انقلاب، کمتر مورد تحلیل گفتمانی قرار گرفته است (آبراهامیان، ۱۳۹۷). در مقابل، آثاری چون «ولایت فقیه» اثر امام خمینی، خود بازنمایی مستقیم دیدگاه های گفتمانی روحانیت در برابر غرب گرایی و نظام سلطنتی است که بیش از آنکه تحلیلی بیرونی ارائه دهد، سندی درونی از چگونگی اندیشه مقاومت است (خمینی، ۱۳۶۰). با این حال، آنچه در پژوهش های موجود کمتر بدان پرداخته شده، تحلیل کارکردی و ساختاری نهاد روحانیت به عنوان یک بازیگر مقاوم در برابر پروژه های خاص مدرنیزاسیون پهلوی است؛ نه صرفاً به عنوان یک نیروی مخالف، بلکه به مثابه یک نهاد تاریخی که با شبکه های سازمان یافته خود، ظرفیت هدایت، ساماندهی و مشروعیت بخشی به اعتراضات اجتماعی را دارا بود.

چارچوب نظری پژوهش حاضر بر اساس پیوند میان نظریه گفتمان و مفهوم «مقاومت فرهنگی» استوار است. نظریه گفتمان، به‌ویژه در سنت اندیشمندان پس‌اساختارگرا مانند فوکو و لاکلائو، بر آن است که قدرت نه صرفاً در سطح نهادهای سیاسی بلکه در حوزه تولید معنا و شکل‌دهی به معرفت عمل می‌کند. در این چارچوب، می‌توان گفت که رژیم پهلوی با تکیه بر گفتمان تجدد غربی، به دنبال هژمون‌سازی نوعی نظم معنایی خاص در جامعه ایران بود که در آن، مفاهیمی چون سکولاریسم، برابری جنسیتی، پیشرفت علمی و عقلانیت مدرن، بر مفاهیم سنتی دینی و ارزشی فائق آید. اما در سوی دیگر، نهاد روحانیت با بهره‌گیری از گفتمان دینی شیعی، نه تنها به مقاومت فیزیکی بلکه به مقاومت معنایی پرداخت و تلاش کرد تا از طریق بازتولید مفاهیم مذهبی، دفاع از سبک زندگی اسلامی، و بسیج نیروهای اجتماعی، در برابر این هژمونی مقابله نماید. در این معنا، نهاد روحانیت نه تنها به عنوان یک نهاد سنتی، بلکه به عنوان تولیدکننده یک گفتمان رقیب و آلترناتیو قابل تحلیل است؛ گفتمانی که توانست مشروعیتی فرهنگی در سطح توده‌ها ایجاد کند و در گذر زمان، به گفتمان مسلط انقلابی بدل گردد.

بر اساس آنچه گفته شد، سوال اصلی پژوهش این است که نهاد روحانیت در دوره پهلوی چه کارکردهایی در مواجهه با سیاست‌های غرب‌گرایانه حاکمیت ایفا کرده است و چگونه توانسته است به مثابه یک نیروی مقاوم، بر روند تحولات اجتماعی و سیاسی کشور تأثیرگذار باشد؟ در پاسخ به این سوال، این فرضیه مطرح می‌شود که نهاد روحانیت، با تکیه بر سرمایه نمادین مذهبی، شبکه‌های سازمان‌یافته در سطح اجتماعی، و گفتمان معنایی نیرومند، توانسته است به یکی از مؤثرترین نهادهای مقاوم در برابر غرب‌گرایی دولتی پهلوی تبدیل شود. این مقاومت نه تنها در قالب اعتراضات سیاسی بلکه در قالب کنش‌های فرهنگی، گفتمانی و نهادی شکل گرفته است و همین امر، آن را از سایر اشکال مخالفت متمایز می‌سازد. این مقاله در ادامه با بررسی تاریخی دقیق این فرآیند، تلاش دارد تا تصویری روشن و مستند از رابطه میان مدرنیزاسیون اجباری پهلوی و مقاومت دینی ساختاریافته ارائه دهد.

روش‌شناسی پژوهش

در نگارش این پژوهش، از روش توصیفی-تحلیلی بهره گرفته شده است، چرا که هدف اصلی، بازشناسی و تبیین کارکردهای نهاد روحانیت در مقابله با سیاست‌های غرب‌گرایانه رژیم پهلوی در بستر تاریخی است. پژوهش حاضر نه تنها به دنبال ارائه توصیفی صرف از وقایع تاریخی نیست، بلکه با بهره‌گیری از رویکردی تحلیلی، تلاش می‌کند روندها، گفتمان‌ها و راهبردهای مقاومت روحانیت را در برابر نظام سلطنتی پهلوی در چارچوبی مفهومی و با ارجاع به اسناد و منابع معتبر تبیین نماید. این روش به پژوهشگر امکان داده تا در عین وفاداری به واقعیت‌های تاریخی، لایه‌های پنهان‌تر تعامل میان نهاد دین و دولت را آشکار سازد و از سطح توصیف وقایع فراتر رفته، به فهمی عمیق‌تر از منطق کنش سیاسی روحانیت برسد.

داده‌های مورد استفاده در این تحقیق به‌طور عمده از طریق مطالعات کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند. منابع اصلی شامل کتاب‌های تاریخی معتبر، اسناد منتشرشده مربوط به دوران پهلوی اول و دوم، نشریات آن دوره، مجموعه سخنرانی‌ها و بیانیه‌های مراجع و علما، خاطرات شخصیت‌های سیاسی و مذهبی، و نیز تحلیل‌های پژوهشگران حوزه تاریخ معاصر ایران است. در انتخاب منابع، تلاش شده تا از آثار متنوعی بهره‌گیری شود که از زوایای مختلف، روابط میان نهاد روحانیت و حکومت پهلوی را بررسی کرده‌اند؛ از جمله آثار کلاسیک در حوزه تاریخ معاصر ایران، نوشته‌های پژوهشگران وابسته به جریان‌های مختلف فکری، و اسناد رسمی منتشرشده توسط مؤسسات آرشیوی و مراکز پژوهشی معتبر. همچنین، به منظور سنجش اعتبار منابع و جلوگیری از سوگیری‌های ایدئولوژیک، تلاش شده تا آثار مورد استفاده بر پایه مستندات تاریخی و تحلیل‌های منطقی انتخاب شوند، نه صرفاً بر اساس گفتمان‌های سیاسی پس از انقلاب.

از منظر چارچوب نظری، مقاله حاضر با الهام از نظریه گفتمان و مفاهیم مرتبط با مقاومت فرهنگی، به بررسی سازوکارهایی می‌پردازد که طی آن‌ها نهاد روحانیت، با تکیه بر منابع سنتی خود و مشروعیت دینی در میان اقلیت مختلف مردم، به چالشی ساختاری برای سیاست‌های غرب‌گرایانه حکومت پهلوی بدل شد. در این راستا، تحلیل‌ها از منظر «کنش سیاسی غیررسمی» و «گفتمان مقاومت» سامان یافته‌اند تا بتوان عملکرد روحانیت را نه صرفاً در قالب واکنش‌های مقطعی بلکه به عنوان یک نیروی تاریخی سازمان‌یافته تحلیل کرد که به تدریج زمینه‌ساز تحولات بنیادین سیاسی در ایران شد. در تحلیل داده‌ها، رویکردی کیفی اتخاذ شده است و از تکنیک تحلیل محتوای تاریخی برای استخراج مضامین کلیدی از اسناد و متون بهره گرفته شده تا از خلال آن، تصویری جامع از نحوه مواجهه نهاد روحانیت با فرآیند مدرنیزاسیون تحمیلی رژیم پهلوی ارائه گردد.

در مجموع، این روش‌شناسی به پژوهشگر امکان داده تا در چارچوبی مستند و نظری، به مطالعه عمیق روندهای مقاومت دینی در برابر دولت سکولار پهلوی بپردازد و از این رهگذر، سهم نهاد روحانیت را در شکل‌گیری گفتمان انقلابی در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی روشن سازد. با تمرکز بر تحلیل زمینه‌های تاریخی، سازوکارهای نهادی، و نقش‌آفرینی‌های فردی، پژوهش حاضر می‌کوشد تا پاسخی تحلیلی به این پرسش کلیدی ارائه دهد که چگونه نهاد دین توانست در برابر ساخت قدرت مدرن سکولار ایستادگی کند و چه عوامل ساختاری و فرهنگی در موفقیت نسبی این مقاومت نقش داشتند.

زمینه تاریخی

در دوره پهلوی، مفهوم «غرب‌گرایی» نه صرفاً به معنای الگوبرداری از مظاهر تمدنی غرب بلکه به منزله یک گفتمان کلان برای بازسازی بنیادهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ایران تلقی می‌شد. این گفتمان، به‌ویژه در دوره محمدرضا شاه پهلوی، شکل ایدئولوژیک‌تری به خود گرفت و در قالب برنامه‌هایی چون اصلاحات ارضی، آموزش مدرن، تغییر ساختارهای حقوقی، کشف حجاب، تقلیل نهادهای دینی، و تقویت مناسبات دیپلماتیک و اقتصادی با غرب، به گونه‌ای نظام‌مند پیاده‌سازی شد. غرب‌گرایی در گفتمان پهلوی، با اتکا به یک نگاه هژمونیک نسبت به تمدن غرب، بر آن بود تا ایران را از سنت تاریخی خود جدا ساخته و با اتصال آن به الگوهای غربی، به زعم حکومت، راه «پیشرفت» را هموار سازد. این نوع نگاه، به تدریج به هسته اصلی پروژه مدرنیزاسیون پهلوی بدل شد و به‌طور ضمنی، مفاهیمی چون عقلانیت، سکولاریسم، رفاه، و توسعه را با ارزش‌های غربی هم‌معنا ساخت (Abrahamian, ۲۰۰۸). در نتیجه، هر نوع مقاومت نسبت به این سیاست‌ها، نه تنها مخالفت با حکومت، بلکه مخالفت با پیشرفت و تمدن تلقی می‌شد.

یکی از بارزترین جلوه‌های سیاست‌های غرب‌گرایانه در عصر پهلوی، تغییرات گسترده در عرصه فرهنگی و سبک زندگی بود. نمونه بارز آن، فرمان کشف حجاب در سال ۱۳۱۴ بود که با هدف «آزادسازی زنان» و همگام‌سازی آنان با زنان مدرن غربی صادر شد. این سیاست، نه تنها با مقاومت گسترده اقلیت مذهبی و سنتی مواجه شد، بلکه به شکاف عمیقی میان دولت و مردم منجر گردید و موجب تقویت گفتمان روحانیت به عنوان مدافع ارزش‌های دینی و هویتی شد (Paidar, ۱۹۹۵). حکومت پهلوی، با ایجاد نهادهایی چون وزارت فرهنگ، انجمن‌های فرهنگی ایران و غرب، و اعزام دانشجویان به اروپا، تلاش کرد تا فرهنگی جدید و هماهنگ با ارزش‌های لیبرالیستی غرب در جامعه نهادینه کند. این پروژه، به‌ویژه در دهه‌های ۳۰ تا ۵۰ شمسی، با حمایت مالی گسترده، تبلیغات دولتی، و سانسور منابع سنتی و دینی همراه شد (Keddie, ۲۰۰۳). حتی در حوزه معماری شهری نیز، از دهه ۱۳۲۰ به بعد، نشانه‌هایی از معماری مدرن غربی در شهرسازی و ساختارهای شهری به چشم می‌خورد که به نوعی بازتاب فیزیکی گرایش به غرب در سیاست‌های حاکم بود (Grigor, ۲۰۰۹).

در عرصه آموزش نیز، غرب‌گرایی در قالب نوسازی ساختارهای آموزشی و تضعیف حوزه‌های سنتی ظهور کرد. نظام آموزشی جدید که از اواخر دوره رضا شاه پایه‌گذاری شده بود، در دوره محمدرضا شاه توسعه یافت و مفاهیمی چون علوم تجربی، تاریخ غرب، زبان‌های اروپایی، و حذف تدریجی متون دینی را در دستور کار قرار داد. آموزش دینی که پیش‌تر بخشی از نظام رسمی آموزش کشور بود، به حاشیه رانده شد و نهادهای آموزش سنتی نظیر حوزه‌های علمیه، تحت فشار قرار گرفتند (Ashraf, ۱۹۸۰). از سوی دیگر، تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳، نمونه‌ای از پروژه انتقال علوم و نهادهای علمی غربی به ایران بود که نه تنها ساختار جدیدی از دانش را نهادینه کرد، بلکه با گفتمان علمی سکولار، به مقابله‌ای گفتمانی با معرفت دینی انجامید (Katouzian, ۲۰۰۹). این تحولات، به تدریج جایگاه روحانیت را به عنوان مرجع فکری و فرهنگی جامعه به چالش کشید و از همین رو، واکنش‌های متعددی از سوی علما و نهادهای مذهبی برانگیخت. در عرصه حقوقی، غرب‌گرایی در قالب تصویب قوانین جدید عرفی و تضعیف جایگاه فقه اسلامی نمایان شد. از دهه ۱۳۲۰ به بعد، تلاش‌های گسترده‌ای برای تدوین و اجرای قوانین مدنی، کیفری و قضایی جدید بر اساس الگوهای فرانسوی و بلژیکی صورت گرفت که بسیاری از آن‌ها با مبانی فقهی شیعه هم‌خوانی نداشتند. تشکیل دادگستری عرفی، حذف محاکم شرع، و تصویب قوانینی چون قانون حمایت خانواده (۱۳۴۶ و ۱۳۵۳) نمونه‌هایی از این فرایند بودند. این تحولات، به‌ویژه در حوزه مسائل خانوادگی، ازدواج و ارث، از سوی نهاد روحانیت به شدت مورد اعتراض قرار گرفت؛ چرا که به‌زعم آنان، دخالت دولت در حیطه شرع، نوعی نفی استقلال فقهی و فرهنگی جامعه اسلامی بود (Halm, ۱۹۹۷). روحانیون برجسته‌ای همچون آیت‌الله خمینی، آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله میلانی، بارها در موضع‌گیری‌های خود، این قوانین را خلاف شرع و مصداقی از نفوذ فرهنگ غرب دانستند و آن را گامی در راستای استحاله فرهنگی جامعه تلقی کردند (Rahnema, ۱۹۹۰).

اصلاحات ارضی نیز یکی دیگر از سیاست‌های شاخص غرب‌گرایانه پهلوی بود که هرچند در ظاهر با هدف تحقق عدالت اجتماعی اجرا شد، اما در واقع با الگوگیری از اصلاحات مشابه در کشورهای غربی و آمریکای لاتین، بنیان‌های سنتی مالکیت زمین را متحول ساخت. این اصلاحات که در سال ۱۳۴۱ و به‌عنوان بخشی از برنامه انقلاب سفید اجرا شد، علاوه بر پیامدهای اقتصادی، واکنش‌های تندی را از سوی روحانیت برانگیخت. به‌زعم آنان، این اصلاحات نه تنها فاقد مبنای شرعی بود، بلکه با از میان بردن پیوندهای اجتماعی سنتی میان مالک، روستایی و علما، نوعی نظم اجتماعی مدرن را تحمیل می‌کرد که همسو با منطق غربی و سرمایه‌داری بود (Afary, ۲۰۰۵). مخالفت گسترده با انقلاب سفید، و به‌ویژه با اصلاحات ارضی، نقطه عطفی در اتحاد میان نهاد روحانیت و طبقات سنتی جامعه در برابر حکومت پهلوی بود.

در سطح گفتمانی، بازنمایی غرب در ایدئولوژی رسمی پهلوی، نه تنها به‌عنوان مبدأ تمدن، بلکه به‌مثابه آرمان آینده ایران معرفی می‌شد. شاه در بسیاری از سخنرانی‌های خود، به صراحت از ضرورت «جهش به سوی تمدن بزرگ» سخن می‌گفت و هدف خود را «رهایی ایران از عقب‌ماندگی و ورود به دنیای مدرن» اعلام می‌کرد (Milani, ۲۰۱۱). در این چارچوب، غرب نه یک منطقه جغرافیایی، بلکه یک وضعیت فرهنگی-تمدنی مطلوب تلقی می‌شد که باید به آن دست یافت. رسانه‌های دولتی نیز با نمایش سبک زندگی غربی، برنامه‌های تلویزیونی، موسیقی پاپ، جشن‌های فرهنگی غیرمذهبی مانند جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، و سانسور آثار دینی، تلاش کردند تا این تصویر را در سطح جامعه نهادینه کنند (Chehabi, ۲۰۰۲). در نتیجه، گفتمان غرب‌گرایی در پهلوی، نوعی پروژه تمدنی بود که بر برتری ذاتی غرب و ضرورت دگرگونی اساسی در جامعه ایرانی استوار بود.

این نگاه، البته بدون تنش نبود. نهادهای مذهبی، روشنفکران سنت‌گرا، طبقات پایین جامعه و حتی برخی از نخبگان سیاسی، نسبت به این تصویر آرمانی از غرب، با دیده تردید نگرستند و آن را نوعی «غرب‌زدگی» به تعبیر جلال آل احمد دانستند؛ پدیده‌ای که در آن، ایران نه به استقلال فکری و فرهنگی، بلکه به تقلیدی سطحی و وابستگی سیاسی دچار شده است (Al-e Ahmad, ۱۹۶۲). این تقابل، در نهایت به تنش‌های ساختاری گسترده‌تری انجامید که از دهه ۱۳۴۰ به بعد، بنیان‌های مشروعیت رژیم پهلوی را به چالش کشید. بدین ترتیب، سیاست‌های غرب‌گرایانه در عصر پهلوی، هرچند در قالب نوسازی و پیشرفت عرضه شدند، اما به دلیل پیوندشان با اقتدارگرایی دولتی و بی‌توجهی به هویت دینی جامعه، به بستری برای شکل‌گیری مقاومت اجتماعی گسترده بدل گشتند؛ مقاومتی که نهاد روحانیت در کانون آن قرار داشت.

نقش نهاد روحانیت

درک جایگاه نهاد روحانیت در ساختار اجتماعی و سیاسی ایران عصر پهلوی مستلزم بررسی ریشه‌های تاریخی و سنت دیرپای این نهاد در حیات سیاسی و فرهنگی ایران است. نهاد روحانیت در تاریخ ایران، به‌ویژه از دوران صفویه به بعد، همواره از جایگاهی متمایز و مستقل برخوردار بوده است. با رسمی شدن مذهب تشیع اثناعشری در دوران صفوی، علما به‌عنوان حافظان شریعت و مرجعیت دینی مردم، جایگاه مؤثری در مشروعیت‌بخشی به قدرت سیاسی و نیز نظارت اجتماعی ایفا کردند (Arjomand, ۱۹۸۴). در دوران قاجار نیز، با افزایش نفوذ خارجی‌ان و تضعیف قدرت مرکزی، روحانیت توانست با استفاده از اقتدار مذهبی و نفوذ اجتماعی خود، نقشی فعال در عرصه سیاست به‌ویژه در جنبش‌های ضداستعماری و اصلاح‌طلبانه همچون نهضت تنباکو و انقلاب مشروطه ایفا کند (Martin, ۲۰۰۰). در این دوران، رابطه روحانیت و مردم بیش از پیش نهادینه شد و این نهاد، به‌عنوان واسطه‌ای میان دولت و ملت، نقش مستقیمی در هدایت افکار عمومی ایفا می‌کرد.

با آغاز دوران حکومت رضا شاه پهلوی در ۱۳۰۴ شمسی، تعامل میان نهاد روحانیت و ساختار جدید سلطنتی وارد مرحله‌ای تازه و به‌شدت تنش‌زا شد. رضا شاه که تحت تأثیر الگوهای نوسازی اقتدارگرایانه غربی، به‌ویژه آتاتورک در ترکیه، بر آن بود تا قدرت سیاسی را در انحصار دولت متمرکز قرار دهد، از همان آغاز حکومت خود به محدودسازی نهادهای سنتی از جمله روحانیت پرداخت. اقدامات گسترده‌ای در جهت تضعیف جایگاه اجتماعی و سیاسی علما صورت گرفت که از جمله آن‌ها می‌توان به انحلال محاکم شرع، تضعیف حوزه‌های علمیه، ملی‌سازی نظام آموزشی، ترویج بی‌حجابی و حذف مظاهر دینی از فضای عمومی اشاره کرد (Mottahedeh, ۱۹۸۵). در این دوران، نهاد روحانیت به تدریج از فضای رسمی سیاست رانده شد و کارکردهای سنتی آن محدود به برگزاری مناسک مذهبی و تعلیمات دینی شد. بسیاری از علمای برجسته یا به انزوا کشانده شدند یا در مواردی تحت فشارهای شدید امنیتی و سیاسی قرار گرفتند. حکومت پهلوی اول به‌وضوح در پی آن بود که با تقلیل نقش اجتماعی دین، پایه‌های گفتمان مدرنیته غرب‌محور را در ایران تقویت کند و از این رهگذر، روحانیت را از یک نهاد مرجع اجتماعی به نهادی صرفاً مناسکی تقلیل دهد (Keddie, ۱۹۸۰).

با روی کار آمدن محمدرضا شاه پهلوی در سال ۱۳۲۰، گرچه در سال‌های نخست حکومت وی نوعی فضای باز سیاسی و آزادی نسبی برای علما فراهم شد، اما در دهه‌های بعد و به‌ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، روند تقابل میان روحانیت و رژیم پهلوی بار دیگر تشدید شد. محمدرضا شاه که با حمایت ایالات متحده در پی تحکیم سلطنت خود و اجرای پروژه مدرنیزاسیون شتاب‌زده بود، مجموعه‌ای از سیاست‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی را به اجرا گذاشت که

عمدتاً با آموزه‌های دینی و ارزش‌های سنتی جامعه در تعارض بود. از مهم‌ترین این سیاست‌ها می‌توان به تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، اصلاحات ارضی، انقلاب سفید، قانون حمایت خانواده و کاپیتولاسیون اشاره کرد که هر یک با واکنش منفی علما و مراجع دینی همراه بود (Abrahamian, ۱۹۸۲). در این دوران، روحانیت که پیش‌تر تا حدی در حاشیه سیاست رسمی قرار داشت، به تدریج به یکی از محوری‌ترین کانون‌های اعتراض اجتماعی و فرهنگی بدل شد. به‌ویژه با ظهور چهره‌هایی چون آیت‌الله بروجردی و سپس آیت‌الله خمینی، این نهاد توانست بار دیگر نفوذ خود را در سطح ملی احیا کند و از طریق شبکه‌های مساجد، هیئت‌های مذهبی، بازار، و حوزه‌های علمیه، به سازماندهی مقاومت در برابر دولت بپردازد (Boroujerdi, ۱۹۹۶).

تحول در کارکرد نهاد روحانیت از حوزه صرفاً دینی به یک نیروی سیاسی-اجتماعی مؤثر، یکی از ویژگی‌های برجسته عصر پهلوی دوم به شمار می‌رود. برخلاف دوره‌های پیشین که علما بیشتر در چارچوب فقه، فتوا و امور شرعی فعالیت داشتند، در این دوره، روحانیت نقش فعالی در عرصه عمومی، شکل‌دهی به افکار عمومی، و بسیج توده‌ها ایفا کرد. این تحول، عمده‌تأ ناشی از دو عامل اساسی بود: نخست، گسترش سیاست‌های غرب‌گرایانه حکومت و تضعیف ارزش‌های دینی در سطح جامعه که روحانیت را ناگزیر از ورود به عرصه دفاع از هویت دینی ساخت؛ دوم، بهره‌گیری از منابع مشروعیت سنتی و ساختارهای اجتماعی برای برپایی گفتمان بدیل. این امر باعث شد که روحانیت با تلفیق مفاهیم دینی و تحلیل‌های سیاسی، چارچوبی بدیل برای نقد وضع موجود ارائه دهد؛ چارچوبی که در نهایت به شکل‌گیری اندیشه ولایت فقیه و تکوین گفتمان انقلابی انجامید (Arjomand, ۱۹۸۸). در همین راستا، شبکه سنتی روحانیت - از بازار و حوزه گرفته تا منبر و مراسم مذهبی - به ابزارهایی برای انتقال پیام‌های سیاسی بدل شدند و نهاد دین توانست با حفظ ساختار غیررسمی خود، به بازیگری مؤثر در سپهر عمومی تبدیل گردد.

روحانیون برجسته‌ای همچون آیت‌الله کاشانی، با بهره‌گیری از موقعیت اجتماعی خود، در جریان ملی شدن صنعت نفت و مخالفت با سلطه انگلستان نقشی محوری ایفا کردند؛ هرچند پس از کودتای ۲۸ مرداد، اختلافات درونی و فشارهای دولت مانع از ادامه نقش‌آفرینی مؤثر وی شد. در سال‌های بعد، ظهور آیت‌الله خمینی و مخالفت آشکار وی با سیاست‌های شاه، به‌ویژه در ماجرای کاپیتولاسیون و لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، روحی تازه در پیکر روحانیت سیاسی دمید. برخلاف بسیاری از علما که تعامل محتاطانه‌ای با رژیم داشتند، آیت‌الله خمینی با بیان صریح اعتراضات خود، به‌ویژه در سخنرانی معروف ۱۳ خرداد ۱۳۴۲، به چهره‌ای کاریزماتیک در میان اقشار مختلف جامعه تبدیل شد (Rahnema, ۱۹۹۰). تبعید ایشان به ترکیه و سپس نجف، نه تنها موجب تضعیف جایگاه او نشد، بلکه به گسترش اندیشه مقاومت دینی در سطح منطقه و بازتولید مشروعیت نهاد روحانیت در برابر حاکمیت کمک کرد.

نکته حائز اهمیت در تحولات این دوره، ظرفیت نهاد روحانیت در سازماندهی غیرمتمرکز ولی مؤثر نیروهای اجتماعی است. برخلاف احزاب سیاسی که عمده‌تأ وابسته به دربار یا گروه‌های روشنفکر سکولار بودند و از پایگاه مردمی محدود برخوردار بودند، نهاد روحانیت با تکیه بر شبکه‌های گسترده اجتماعی، روابط سنتی میان مرجع و مقلد، و نیز پیوند دیرینه با بازار و طبقات مذهبی، توانست ساختاری منعطف ولی منسجم برای مخالفت با حاکمیت فراهم آورد (Munson, ۱۹۸۸). این ویژگی باعث شد که حتی در شرایط سرکوب سیاسی و اختناق، پیام‌های دینی و سیاسی علما به سرعت در سراسر کشور منتشر شود و موج‌های اعتراضی در قالب مناسک مذهبی چون عاشورا، مراسم دعای کمیل، و سخنرانی‌های منبری گسترش یابد. بدین ترتیب، نهاد روحانیت در عصر پهلوی از یک نهاد سنتی دینی به نیرویی مؤثر در شکل‌گیری مقاومت اجتماعی، تولید گفتمان بدیل، و هدایت جنبش انقلابی بدل شد؛ نقشی که در نهایت، با وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، به اوج رسید.

واکنش‌ها و راهبردهای نهاد روحانیت در برابر غرب‌گرایی

در مواجهه با سیاست‌های غرب‌گرایانه پهلوی که در سطوح مختلف فرهنگی، حقوقی، آموزشی و اجتماعی جریان داشت، نهاد روحانیت نه تنها در مقام یک نیروی واکنشی، بلکه در مقام منتقدی نظری و فعال سیاسی-اجتماعی ظاهر شد که توانست با تولید گفتمان بدیل و تکیه بر ابزارهای سنتی خود، مقاومت گسترده‌ای را سامان دهد. این نهاد، برخلاف برخی نهادهای مدنی مدرن که با محدودیت‌های ساختاری و کم‌بودن پایگاه اجتماعی مواجه بودند، با اتکا به مشروعیت دینی، جایگاه تاریخی، و پیوندهای گسترده با اقشار مختلف جامعه، توانست به تدریج خود را به قطب رقیب گفتمان رسمی حکومت تبدیل کند و از آن جایگاه، به نقد عمیق غرب‌گرایی پهلوی بپردازد.

نقد نظری و گفتمانی روحانیت نسبت به سیاست‌های غرب‌گرایانه، در بستر اندیشه اسلامی و جهان‌بینی شیعی شکل گرفت که در آن، مفاهیمی چون عدالت، استقلال، هویت دینی، و نفی سلطه غرب نقش محوری داشتند. بسیاری از علمای شیعه، با الهام از آموزه‌های قرآنی و سنت معصومین، بر این باور بودند که تمدن غربی، گرچه در ظاهر پیشرفته و صنعتی است، اما در عمق خود، مبتنی بر اومانیسم، سکولاریسم، و الحاد است و از همین رو، ناسازگار با مبانی اسلامی و هویت فرهنگی ایران تلقی می‌شود (Keddie, ۱۹۸۰). این رویکرد را می‌توان در آثار و مواضع امام خمینی به‌روشنی مشاهده کرد، آنجا که تمدن غربی را نه تنها از نظر اخلاقی منحط، بلکه ابزاری برای استثمار ملت‌ها و تضعیف ارزش‌های دینی می‌دانست (Rahnema, ۱۹۹۰). در همین راستا، مفاهیمی چون «غرب‌زدگی» در ادبیات نواندیشان مذهبی نیز رواج یافت و نویسندگانی چون جلال آل احمد، با استفاده از واژگان گفتمانی مشترک با روحانیت، به نقد ازخودبیگانگی فرهنگی و تقلید کورکورانه از مظاهر تمدن غرب پرداختند (Al-e Ahmad, ۱۹۶۲). بدین ترتیب، گفتمان مقاومت دینی، نه صرفاً در سطح فتوای شرعی، بلکه در قالب تحلیل کلان از نسبت دین و مدرنیته، به نیرویی فکری و نظری در برابر دولت تبدیل شد.

نهاد روحانیت برای مقابله عملی با سیاست‌های حکومت پهلوی، از شیوه‌های متعددی بهره برد. یکی از مهم‌ترین این راهبردها، سازماندهی اعتراضات مردمی در واکنش به تصمیمات ضد دینی حکومت بود. در سال ۱۳۴۱، هنگامی که دولت با تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی تلاش کرد با حذف قید اسلام از شرایط انتخاب‌شوندگان و جایگزینی واژه «سوگندنامه» به جای «قرآن» در مراسم تحلیف، گامی در راستای سکولاریزه کردن سیاست بردارد، مراجع تقلید و علما به‌شدت واکنش نشان دادند. این اعتراضات، با انتشار اعلامیه‌ها، ارسال تلگراف، و برگزاری جلسات اعتراضی در قم و تهران به نقطه‌ای رسید که دولت ناچار به عقب‌نشینی شد (Abrahamian, ۱۹۸۲). این نخستین باری بود که نهاد روحانیت، پس از دوره‌ای انزوا و حاشیه‌نشینی، توانست با اتکا به نیروی بسیج مردمی، تصمیمی دولتی را به چالش بکشد و به پیروزی سیاسی دست یابد.

اوج این رویارویی در سال ۱۳۴۲ و هم‌زمان با اجرای «انقلاب سفید شاه و ملت» رخ داد. علما، به‌ویژه امام خمینی، این برنامه را «انقلاب آمریکایی» نامیدند و آن را مصداق استیلاي فرهنگی و سیاسی بیگانگان بر ایران دانستند. با صدور اعلامیه‌های گسترده، برگزاری جلسات تبیینی، و سخنرانی‌های آتشین، روحانیت موفق شد بار دیگر بدنه سنتی جامعه را بسیج کند. در عاشورای همان سال، سخنرانی امام خمینی در مدرسه فیضیه علیه رژیم شاه، نه تنها به بازداشت وی منجر شد، بلکه به سلسله‌ای از تظاهرات سراسری در تهران، قم، مشهد و دیگر شهرها انجامید که با خشونت نظامی سرکوب شد و ده‌ها کشته و زخمی بر جای گذاشت.

(Mottahedeh, ۱۹۸۵). این رخداد، نقطه عطفی در شکل‌گیری اعتمادبه‌نفس سیاسی روحانیت و توده‌های مذهبی بود و الگویی از مقاومت دینی را تثبیت کرد که در سال‌های بعد ادامه یافت.

ابزارهای سنتی روحانیت، از جمله منبر، فتوا، شبکه مساجد، و حوزه‌های علمیه، نقش مهمی در انتقال گفتمان مقاومتی و ایجاد انسجام اجتماعی ایفا کردند. برخلاف احزاب سیاسی مدرن که اغلب فاقد پایگاه گسترده اجتماعی بودند، روحانیت با تکیه بر منبر به‌عنوان رسانه سنتی و مؤثر، پیام‌های سیاسی خود را در قالب تفسیرهای دینی و اخلاقی منتقل می‌کرد. سخنرانی‌های مذهبی در ایام محرم، به‌ویژه شب‌های تاسوعا و عاشورا، بستری برای نقد سیاسی حکومت فراهم می‌کرد و با بهره‌گیری از نمادهای عاشورایی، پیام ایستادگی و مقاومت را نهادینه می‌ساخت (Chehabi, ۱۹۹۳). فتوا نیز به‌عنوان ابزار مشروعیت‌بخشی به مخالفت، در مواقع بحرانی نقش اساسی داشت. به‌ویژه فتوای تحریم جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، مخالفت با لایحه کاپیتولاسیون، و مخالفت با شرکت زنان در انتخابات، نمونه‌هایی از این راهبرد فقهی بودند که اغلب با واکنش مردمی همراه می‌شدند (Arjomand, ۱۹۸۸). شبکه مساجد نیز، به‌مثابه یک نهاد اجتماعی گسترده، در بسیج نیروهای مردمی، اطلاع‌رسانی، و ایجاد پایگاه‌های محلی مقاومت نقش‌آفرین بود. این مساجد که در دل محلات و بازارها حضور داشتند، حلقه اتصال میان علما و توده‌های مذهبی بودند و بستر مناسبی برای آموزش سیاسی و تهییج اجتماعی فراهم می‌کردند (Boroujerdi, ۱۹۹۶).

شخصیت‌های کلیدی در هدایت این جریان مقاومتی نیز نقشی تعیین‌کننده داشتند. آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی، از پیشگامان روحانی در ورود به سیاست مدرن در دهه ۱۳۲۰ بود که با بهره‌گیری از پایگاه مردمی و نفوذ در بازار، در جنبش ملی شدن صنعت نفت و مقابله با نفوذ انگلستان نقش فعالی ایفا کرد. هرچند تعاملات وی با جبهه ملی و شخص مصدق در نهایت به اختلاف انجامید، اما الگوی ورود علما به عرصه سیاست و مخالفت با استعمار را تثبیت کرد (Martin, ۲۰۰۰). پس از او، آیت‌الله بروجردی به‌رغم اتخاذ رویکردی محافظه‌کارانه و تأکید بر فاصله با سیاست، با حفظ استقلال حوزه علمیه قم و تقویت آن، بستر نهادین را برای ورود نسل جدیدی از روحانیت سیاسی فراهم ساخت (Keddie, ۲۰۰۳). با درگذشت او در سال ۱۳۴۰، امام خمینی به‌عنوان مرجعی مقتدر و فعال وارد عرصه عمومی شد. وی، برخلاف اسلاف خود، نه‌تنها به نقد نظری و فقهی سیاست‌های شاه پرداخت، بلکه با صراحت از وظیفه سیاسی فقها در برابر ظلم سخن گفت و نظریه ولایت فقیه را به‌عنوان بدیلی برای نظام سلطنتی مطرح ساخت (Rahnema, ۱۹۹۰). این تحول، افق جدیدی برای نقش‌آفرینی سیاسی روحانیت گشود و گفتمان دینی را از حالت تدافعی به موضعی تهاجمی و انقلابی سوق داد.

بنابراین، نهاد روحانیت در مواجهه با گفتمان غرب‌گرایانه پهلوی، مجموعه‌ای از واکنش‌ها و راهبردها را به کار بست که از نقد گفتمانی و نظری آغاز شد و به سازماندهی گسترده اعتراضات مردمی، بهره‌گیری از ابزارهای سنتی و شبکه‌های اجتماعی، و ظهور رهبران کاریزماتیک ختم شد. این فرایند، نه تنها توازن قدرت گفتمانی در جامعه را تغییر داد، بلکه نقش نهاد دین را از حاشیه به متن سیاست بازگرداند و زمینه‌ساز شکل‌گیری یک جنبش اجتماعی-سیاسی عظیم در دهه‌های بعد شد که نهایتاً در سال ۱۳۵۷، با وقوع انقلاب اسلامی، به تحقق قدرت سیاسی روحانیت انجامید.

تحلیل نتایج و پیامدها

مقاومت نهاد روحانیت در برابر سیاست‌های غرب‌گرایانه پهلوی، اگرچه در ابتدا در قالب واکنش‌هایی پراکنده، فقهی و انتقادی مطرح می‌شد، اما به‌تدریج به نیرویی ساختارمند و اثرگذار در مناسبات قدرت سیاسی ایران بدل شد. برخلاف تصور اولیه رژیم پهلوی که می‌کوشید با حاشیه‌راندن علما و تضعیف نهادهای

سنتی دینی، مسیر نوسازی کشور را بدون مانع هموار سازد، روحانیت توانست با تکیه بر مشروعیت تاریخی، ارتباط ارگانیک با طبقات متوسط و سنتی جامعه، و بهره‌گیری از ابزارهای فرهنگی و گفتمانی، مقاومت خود را از سطحی محدود و تدافعی به نیرویی فرارونده و تهاجمی در برابر دولت بدل سازد. این مقاومت در ابتدا در قالب اعتراض به اصلاحات قانونی، سیاست‌های فرهنگی و سکولاریزه کردن فضاهای اجتماعی بروز یافت، اما با گذر زمان، تأثیرات آن در سطح جهت‌گیری‌های کلان حکومتی نیز احساس شد. دولت پهلوی در چند مورد ناچار شد تحت فشار اعتراضات علما از مواضع خود عقب‌نشینی کند؛ از جمله در ماجرای لغو لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در سال ۱۳۴۱، که نخستین نشانه از قدرت روحانیت در ایجاد بحران مشروعیت برای رژیم تلقی شد (Abrahamian, ۱۹۸۲). به عبارت دیگر، مقاومت روحانیت توانست چالش مشروعیتی جدی برای گفتمان مدرنیزاسیون پهلوی ایجاد کند؛ چالشی که اگرچه از نظر ساختاری در کوتاه‌مدت منجر به تغییر نظام نشد، اما در بلندمدت بنیادهای فکری و ارزشی رژیم را فرسایش داد.

تأثیرات مقاومت روحانیت بر دولت پهلوی را نمی‌توان صرفاً در عقب‌نشینی‌های مقطعی جست‌وجو کرد، بلکه باید آن را در تحولات عمیق‌تر فرهنگی و اجتماعی بررسی نمود. گسترش مراسم مذهبی با مضامین سیاسی، افزایش محبوبیت علما به‌ویژه امام خمینی در میان اقشار مختلف مردم، رواج تحلیل‌های سیاسی در جلسات دینی، و شکل‌گیری نوعی فضای گفتمانی اسلامی در برابر گفتمان رسمی سکولار، از جمله نشانه‌هایی است که بیانگر نفوذ تدریجی روحانیت در اذهان عمومی و تضعیف گفتمان دولت بود (Keddie, ۲۰۰۳). در همین راستا، واکنش‌های امنیتی شدید از سوی رژیم پهلوی، از جمله دستگیری و تبعید علما، سرکوب تجمعات مذهبی و کنترل مساجد، نه تنها از اثرگذاری روحانیت نکاست، بلکه به مظلوم‌نمایی این نهاد و افزایش همدلی عمومی با آن انجامید. حکومت که در ابتدا تصور می‌کرد می‌تواند با حذف علنی علما از عرصه قدرت، جامعه‌ای نوین بر پایه ارزش‌های غربی بسازد، به تدریج دریافت که مقاومت فرهنگی و گفتمانی روحانیت، برخلاف احزاب سیاسی متعارف، قابل مهار از طریق سرکوب فیزیکی صرف نیست (Boroujerdi, ۱۹۹۶).

یکی از مهم‌ترین پیامدهای این مقاومت، انتقال تدریجی گفتمان مقاومت دینی به یک گفتمان انقلابی بود. در دهه ۱۳۴۰، اعتراضات روحانیون بیشتر به شکل فقهی و در چارچوب نقد احکام و سیاست‌های خاص حکومت صورت می‌گرفت. اما از میانه دهه ۱۳۵۰، به‌ویژه پس از انتشار درس‌های ولایت فقیه امام خمینی در نجف و گسترش نفوذ شبکه‌های مذهبی، گفتمان سیاسی روحانیت دچار تحول ماهوی شد و از نقد تک‌بعدی به سمت تولید یک آلترناتیو سیاسی تمام‌عیار حرکت کرد. در این گفتمان، دیگر صرف اعتراض به بی‌حجابی یا کاپیتولاسیون مطرح نبود، بلکه اصل مشروعیت حکومت سلطنتی زیر سوال می‌رفت و ضرورت استقرار حکومت اسلامی بر اساس ولایت فقیه به عنوان بدیل فقهی-سیاسی مطرح می‌شد (Arjomand, ۱۹۸۸). این تغییر گفتمانی از واکنش به کنش، از نقد به برنامه، و از فقه به سیاست، به تدریج موجب شد که نهاد روحانیت به جای تنها نیروی مقاوم، به نیروی رهبری‌کننده جنبش انقلابی بدل گردد. نقطه اوج این تحول را می‌توان در واکنش به سیاست‌های سرکوبگرانه رژیم در سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ مشاهده کرد؛ جایی که شبکه‌های دینی، از طریق هیئت‌های مذهبی، مساجد، و حتی تکایا، به نهادهای بسیج‌کننده انقلابی تبدیل شدند و مقاومت سنتی را به شورش فراگیر اجتماعی بدل ساختند (Munson, ۱۹۸۸).

نهاد روحانیت، به‌ویژه از طریق شخصیت‌های کاریزماتیک خود، توانست در این مرحله نقش رهبری ایدئولوژیک و استراتژیک جنبش را بر عهده گیرد. نقش بی‌بدیل امام خمینی در این میان، نه صرفاً به دلیل مرجعیت دینی، بلکه به دلیل قدرت تحلیل سیاسی، شجاعت در تقابل با رژیم، و توان بسیج عمومی او بود که زمینه‌ساز هژمونیک شدن گفتمان انقلاب اسلامی شد (Mottahedeh, ۱۹۸۵). او، برخلاف رهبران مذهبی پیشین که اغلب بر تعامل با سلطنت تأکید داشتند، از همان ابتدا به نفی ساختار سلطنت پرداخت و از مفهوم امامت سیاسی در قالب ولایت فقیه بهره گرفت تا مشروعیت دینی را با ساختار مدرن حکومتی تلفیق کند.

این گفتمان، به‌ویژه در میان اقشار مذهبی و طبقات پایین شهری با استقبال گسترده‌ای روبه‌رو شد و در برابر سردرگمی و بی‌برنامگی احزاب لیبرال یا مارکسیستی، الگویی روشن از آینده سیاسی کشور ارائه داد. در نتیجه، گفتمان مقاومت مذهبی که در ابتدا صرفاً بر محور دفاع از ارزش‌های سنتی و مخالفت با سیاست‌های خاص دولت بود، به یک گفتمان جامع انقلابی بدل شد که ظرفیت ساختارشکنی، بسیج توده‌ای، و تأسیس نظام جدید سیاسی را دارا بود (Milani, ۲۰۱۱).

این انتقال گفتمانی و سازمانی، بستر لازم را برای انقلاب اسلامی فراهم ساخت. برخلاف بسیاری از انقلاب‌های قرن بیستم که با محوریت احزاب ایدئولوژیک سکولار و نظامی‌گری صورت گرفتند، انقلاب ۱۳۵۷ ایران با رهبری روحانیت، مشروعیت دینی، ابزارهای فرهنگی سنتی، و تکیه بر شبکه‌های اجتماعی مذهبی انجام شد. این انقلاب نه تنها ساختار سیاسی حکومت را دگرگون ساخت، بلکه نظم گفتمانی ایران را نیز تغییر داد و گفتمان غرب‌گرایانه‌ای را که از دوره رضا شاه پایه‌گذاری شده بود، به چالش کشید و جایگزین کرد. این تحول، نتیجه مستقیم عملکرد نهاد روحانیت در طی چهار دهه مقاومت، نقد، و بازتولید گفتمان دینی در قالب مبارزه سیاسی بود (Keddie, ۲۰۰۳). از این منظر، نهاد روحانیت نه صرفاً به‌عنوان یکی از عوامل مؤثر، بلکه به‌عنوان محور اصلی تکوین و پیروزی انقلاب اسلامی قابل تحلیل است.

در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که مقاومت نهاد روحانیت در برابر سیاست‌های غرب‌گرایانه حکومت پهلوی، نه تنها به تغییرات مقطعی در برخی برنامه‌های دولتی انجامید، بلکه در سطحی عمیق‌تر، نظم فکری و اجتماعی کشور را دگرگون کرد. این مقاومت با تکیه بر منابع مشروعیت دینی، شبکه‌های فرهنگی سنتی، و تولید گفتمان بدیل، توانست پایه‌های فرهنگی و گفتمانی سلطنت پهلوی را تضعیف کند و نهایتاً در قالب انقلابی مردمی و دینی، آن را از میان بردارد. آنچه این مسیر را هموار ساخت، تلفیق هوشمندانه میان فقه و سیاست، سنت و مدرنیته دینی، و رهبری کاریزماتیک با نهادسازی اجتماعی بود؛ مؤلفه‌هایی که نهاد روحانیت در طول دهه‌ها توانست آن‌ها را توسعه داده و در لحظه تاریخی مناسب، به‌کار گیرد.

بحث و نتیجه‌گیری

در پایان این پژوهش، آنچه به‌وضوح از بررسی ساختار تاریخی و گفتمانی نقش نهاد روحانیت در مواجهه با سیاست‌های غرب‌گرایانه پهلوی به‌دست می‌آید، تثبیت تدریجی جایگاه این نهاد به‌مثابه نیرویی فرهنگی، اجتماعی و در نهایت سیاسی است که توانست نه تنها در برابر پروژه مدرنیزاسیون اقتدارگرایانه دولت ایستادگی کند، بلکه بدیل معنایی و نهادی آن را نیز بنیان گذارد. روحانیت، برخلاف دیگر نیروهای اجتماعی که درگیر چالش‌های سازمانی یا فقدان مشروعیت مردمی بودند، با اتکا به ریشه‌های سنتی خود و پیوندهای ارگانیک با طبقات مختلف اجتماعی، به‌ویژه اقشار سنتی و مذهبی، ظرفیت منحصربه‌فردی در بسیج اجتماعی و مقاومت فرهنگی از خود نشان داد. از مراحل نخست مقاومت نظری و فقهی در برابر لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و قانون کاپیتولاسیون گرفته تا سازماندهی شبکه‌های اعتراضی و رهبری نهضت‌های مردمی، عملکرد نهاد روحانیت روندی رو به رشد از انزوا به کنشگری، و از نقد به آلترناتیوسازی را نشان می‌دهد.

در پاسخ به سوال اصلی این پژوهش مبنی بر اینکه نهاد روحانیت در دوره پهلوی چه کارکردهایی در مواجهه با سیاست‌های غرب‌گرایانه ایفا کرده است و چگونه توانسته به نیرویی مقاوم و اثرگذار تبدیل شود، می‌توان با اتکا به یافته‌های پژوهش چنین نتیجه‌گیری کرد که روحانیت، با تکیه بر سه مؤلفه اصلی یعنی مشروعیت دینی، شبکه اجتماعی سنتی، و گفتمان‌سازی بدیل، موفق شد از دل یک ساختار مذهبی سنتی، نیرویی سیاسی با توانمندی بالای بسیج، هدایت و تفسیر

کنش اجتماعی پدید آورد. این تحول تدریجی که از یک نهاد حاشیه‌ای در دهه ۱۳۱۰ به نیروی رهبری‌کننده انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ انجامید، نه تنها ناشی از ضعف‌های ساختاری رژیم پهلوی، بلکه در درجه اول، نتیجه ظرفیت‌های درونی نهاد روحانیت در سازماندهی اعتراض و تولید معنا در بستر فرهنگ ایرانی-اسلامی بود. این نهاد، با بهره‌گیری از ابزارهایی چون منبر، فتوا، حوزه، مسجد، و نیز با هدایت شخصیت‌هایی همچون آیت‌الله کاشانی، آیت‌الله بروجردی و امام خمینی، توانست در بزنگاه‌های تاریخی، رهبری فکری و عملی مقاومت را بر عهده گیرد.

پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آتی، این موضوع از زوایای دیگری نیز بررسی گردد؛ از جمله مطالعه تطبیقی عملکرد روحانیت در ایران با دیگر جوامع اسلامی که در معرض مدرنیزاسیون سکولار قرار گرفته‌اند، می‌تواند به درک بهتر از ویژگی‌های خاص تجربه ایرانی یاری رساند. همچنین، بررسی دقیق‌تر سیر تحول درون‌گفتمانی روحانیت، به‌ویژه در فاصله میان دهه ۴۰ تا پیروزی انقلاب اسلامی، از منظر تحلیل گفتمان انتقادی و با استفاده از منابع دست اول مانند مکتوبات، فتاوا، و سخنرانی‌های علما، می‌تواند بُعد ژرف‌تری به فهم این روند بیفزاید. مطالعه نقش بازار، شبکه‌های هیئت مذهبی، و طبقات متوسط شهری نیز در هم‌افزایی با روحانیت، از دیگر محورهایی است که نیازمند پژوهش مستقل و میان‌رشته‌ای است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازین اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازین و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

References

- Abrahamian, E. (2008). A History of Modern Iran. Cambridge University Press.
- Afary, J. (2005). The Iranian Constitutional Revolution: Grassroots Democracy, Social Democracy, & the Origins of Feminism. Columbia University Press.
- Al-e Ahmad, J. (1962). Gharbzadegi [Westoxification]. Tehran: Ravaq.

- Ashraf, A. (1980). Historical Obstacles to the Development of a Bourgeoisie in Iran. *Iranian Studies*, 13(1/4), 23–56.
- Chehabi, H. E. (2002). *Iranian Politics and Religious Modernism: The Liberation Movement of Iran Under the Shah and Khomeini*. Cornell University Press.
- Grigor, T. (2009). *Building Iran: Modernism, Architecture, and National Heritage under the Pahlavi Monarchs*. Periscope Publishing.
- Halm, H. (1997). *Shi'ism*. Edinburgh University Press.
- Katouzian, H. (2009). *The Persians: Ancient, Mediaeval and Modern Iran*. Yale University Press.
- Keddie, N. R. (2003). *Modern Iran: Roots and Results of Revolution*. Yale University Press.
- Milani, A. (2011). *The Shah*. Palgrave Macmillan.
- Paidar, P. (1995). *Women and the Political Process in Twentieth-Century Iran*. Cambridge University Press.
- Rahnema, A. (1990). *An Islamic Utopian: A Political Biography of Ali Shariati*. I.B. Tauris.